

## چند شعر از رها فلاحی - ۷ ساله از بروجرد



۶  
حیاطی کوچک و  
طنابی بسته  
باد به پرواز درآورد رخت‌ها را  
...

خوشبختی!  
وقتی انسانی نیست!

۷  
من گرسنه‌ام،  
سیر نمی‌شوم!  
هرچه کتاب می‌خوانم...

۸  
خوابم نمی‌گیرد،  
عروسک‌هایم،  
هیچ لالایی‌ای بلد نیستند...

۹  
گرچه گفتنش برایم سخت است،  
اما در حضور ستاره‌ها  
من ماه را دوست دارم

۵  
موهایم را که کوتاه کردند؛  
قلب من به کنار،  
با بغضِ «گل سرم»  
چه کنم؟!

۱  
در ناگهانِ باغچه  
آفتابگردانی شکفت و  
دیدم:  
نورِ خدا بود!

۲  
چشمانم ابری‌ست؛  
همراهم  
چتری خواهم داشت  
به احتمالِ باران!

۳  
باد  
زمزمه خداست که  
می‌وزد  
به گوش زمین!

۴  
از همه عروسک‌هایم پرسیدم  
نه! هیچ کدام  
دوست داشتن  
نمی‌دانستند!

